



## هستی‌شناسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در کشورهای اسلامی خلیج فارس و پیامدهای آن بر امنیت منطقه

مجید دیوسالار\*

استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات آیت الله آملی

مسعود کاوه تلاوکی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات آیت الله آملی

### چکیده

یکی از بایدها و الزامات سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا که به‌عنوان هسته اصلی سیاست‌های این کشور در نظام بین‌الملل است و باعث پیچیدگی و بی‌نظمی در حوزه امنیت بین‌الملل گردیده، حضور این کشور در خلیج فارس می‌باشد. امنیت خلیج فارس موضوعی چندلایه و پیچیده است که حدود پنج قرن، بازیگران بین‌المللی را در منطقه‌ای که با انواع چالش‌ها دست به‌گریبان بوده، درگیر کرده است. در دهه‌های اخیر، آمریکا عمده‌ترین بازیگر امنیتی و منطقه‌ای در خلیج فارس بوده و میزان درگیری، سطح و عمق کنش و واکنش امنیتی ایالات متحده با کمتر بازیگر بین‌المللی دیگری در این منطقه، قابل مقایسه است. تمام رؤسای جمهور آمریکا از دوران بعد از جنگ جهانی دوم تاکنون به خلیج فارس به‌عنوان بخشی از منافع جدی و بعضاً حیاتی ایالات متحده نگریسته‌اند و کمتر موضوع امنیتی در خلیج فارس را می‌توان یافت که آمریکا نقشی در آن نداشته باشد یا جزئی از اجزای تشکیل‌دهنده در قالب‌های ایجابی و سلبی با عنصر آمریکا و رفتار امنیتی آن، پیوند نخورده باشد. با توجه به برجستگی عنصر آمریکایی در امنیت خلیج فارس، پرسشی مهم و اساسی به وجود می‌آید، و این که سیاست امنیتی آمریکا در خلیج فارس را چگونه می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؟ سه مفهوم «هژمونی جهانی»، «ساختار امنیت منطقه‌ای» و «چالش‌های امنیتی» می‌توانند توضیح دهنده فراز و فرود رفتار امنیتی آمریکا در خلیج فارس باشند.

خلیج فارس در دنیای امروز به‌عنوان حساس‌ترین، کلیدی‌ترین و مهم‌ترین منطقه‌ی ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک جهان شناخته شده است. خلیج فارس امروزه به‌عنوان کانون قدرت کشورهای اسلامی و به لحاظ وجود ذخایر عظیم نفت و گاز و موقعیت ممتاز سوق‌الجیشی آن و انتقال این منابع انرژی از تنگه هرمز به دیگر نقاط جهان از اهمیت فوق‌العاده زیادی برخوردار می‌باشد. از این‌رو، این منطقه مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای از جمله، ایالات

\* تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۵/۱۶

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۳/۲۰

متحده آمریکا می‌باشد. در این نوشتار سعی شده است که با بررسی دلایل اصلی حضور آمریکا از گذشته تا به امروز، نقش آمریکا در این منطقه حساس از جهان و فعل و انفعالات آن مورد تحلیل و بررسی دقیق قرار گیرد و جغرافیای سیاسی و ترتیبات امنیتی منطقه‌ی خلیج فارس مطالعه و بررسی گردد.

## واژگان کلیدی: آمریکا، امنیت، خلیج فارس، نفت، جغرافیای سیاسی

### ۱- مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم و تقسیم‌بندی جهان بین دو بازیگر بزرگ نظام بین‌الملل آمریکا و شوروی، هریک از این دو بازیگر مناطقی از جهان را جزء منافع و امنیت ملی خود قلمداد کردند. ایالات متحده آمریکا هم به‌عنوان یک قدرت برتر جهانی پس از خروج انگلیسی‌ها از خلیج فارس این منطقه و نفت آن را جزئی از منافع ملی خود تعریف نمود. از نظر دولتمردان آمریکا نفت خلیج فارس برای اقتصاد جهان و آمریکا اهمیت حیاتی دارد و هرگونه بی‌ثباتی و هرج و مرج و درگیری در این منطقه از جهان پیامدهای بسیار سنگینی برای اقتصاد جهانی خواهد داشت. از این‌رو آمریکا پس از خروج انگلیسی‌ها با سیاست دوست‌نوی نیکسون در دهه ۷۰ میلادی و پس از فروپاشی رژیم شاه در ایران، انقلاب اسلامی و حمله شوروی به افغانستان با حضور مستقیم نظامی خود در کشورهای اسلامی عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس به دنبال تأمین منافع ملی خود و کنترل و تضمین امنیت انتقال انرژی در این منطقه از جهان می‌باشد. حضور آمریکا در این منطقه و به حاشیه راندن دیگر قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای موجبات نوعی فضای بی‌اعتمادی و عدم ثبات را در میان کشورهای منطقه به‌وجود آورده است. بدون تردید به دلایل متعدد، خلیج فارس مورد توجه استراتژیست‌های آمریکایی بوده و در اوج جنگ سرد جلوگیری از نفوذ کمونیسم به کشورهای منطقه از اهداف اصلی ایالات متحده بوده است. به‌عبارتی خلیج فارس دارای موقعیتی بی‌نظیر نزد استراتژیست‌های آمریکایی است که تنها، مناطق و مباحثی مانند فلسطین و چالش اسرائیل - فلسطین با آن برابری می‌کند. وجود منابع سرشار نفت، گاز و تکیه شدید غرب بر آن و همچنین تأثیرگذاری بر بحران اسرائیل - فلسطین، وجود کشورهای در چالش با ایالات متحده، بازار مصرف غنی و سرنوشت ابهام آلود هم‌پیمانان آمریکا در منطقه، خلیج فارس را در استراتژی‌های کاخ سفید، از اهمیتی مضاعف برخوردار می‌گرداند (سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس، ۱۳۹۱).

حال با ذکر این مقدمه سوال اصلی تحقیق حاضر عبارت است از:  
سوال اصلی: الزام حضور ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس چگونه قابل تبیین بوده و بر امنیت منطقه تأثیرگذار می‌باشد؟

فرضیه: ایالات متحده آمریکا، با توجه به بی ثباتی موجود در روابط کشورهای منطقه، خلا قدرت، عدم وجود رقیب چالش‌گر قدرتمند و استقبال خرده کشورهای منطقه جهت تامین امنیت ناشی از تفکر سنتی حاکمان، با حضور در منطقه از طریق ایجاد مسابقه تسلیحاتی، برجسته سازی تهدیدات و امنیتی نمودن منطقه در راستای تامین منافع ملی خود، امنیت منطقه خلیج فارس را دچار وضعیت منازعه‌آمیز می‌نماید و با ایجاد چالش‌های نوین، بر امنیت منطقه تاثیرگذار می‌باشد.

## ۲- چارچوب تئوریک: رئالیسم ساختاری

در رئالیسم ساختاری همه‌ی پدیده‌ها و موضوعات موردنظر از دیدگاه واقع‌گرایی مورد بررسی قرار می‌گیرند. با توجه به اهمیت موقعیت استراتژیک اعم از منطقه‌ای و بین‌المللی در سیاست خارجی هر کشور در چارچوب کسب منافع، کشورها درصدد آن هستند تا به این بهانه و نشانه، حضور خود را در مناطق مهم و استراتژیک جهان توصیه بنمایند و در پی اخذ منافع خود باشند. در نتیجه و در چارچوب چنین توصیفی، ایالات متحده آمریکا حضور خود را معنادار نموده است. از این‌رو رقابت کشورهای بزرگ جهان برای کسب منافع و نفوذ در این منطقه‌ی حساس و تسلط بر آن برای آینده نظام بین‌المللی امری اجتناب‌ناپذیر است. با توجه به این‌که هریک از واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل دارای نقش و کنش و واکنشی می‌باشند منطقه‌ی خلیج فارس از منظر واقع‌گرایی ساختاری، به دلیل ذخایر عظیم نفت و گاز آن و محدود بودن منابع نفتی دیگر نقاط جهان مورد توجه بزرگترین بازیگر نظام بین‌المللی یعنی ایالات متحده قرار گرفته است. ایالات متحده به‌عنوان بزرگترین مصرف‌کننده انرژی در جهان می‌باشد و بخش اعظمی از نفت خام خود را از خارج وارد می‌نماید، منافع ملی خود را در به کنترل نمودن این منطقه از جهان برای ثبات سیاسی و اقتصادی خود می‌بیند. از این‌رو ایالات متحده به دلیل بهره‌مندی از نیروی نظامی قدرتمند و اقتصاد برتر و تکنولوژی پیشرفته و نفوذ سیاسی زیاد خود، هژمون خود را بر دیگر کشورها از جمله بر این منطقه از جهان تحمیل می‌نماید و نظمی را مطابق با میل و منافع ملی خود سازماندهی می‌کند. نظمی که شاید مورد قبول اکثر کشورهای جهان و کشورهای این منطقه نباشد اما به دلیل قدرت برتر و اثرگذاری زیاد ایالات متحده به اجبار تحمیل می‌شود. سیاست بین‌الملل صرفاً یک حوزه رقابتی (competitive) صرف نیست، حوزه‌ای است که بازیگران عمده‌ی آن که قدرت‌های بزرگ هستند صحنه بازی را طراحی کرده و بازیگران دیگر مجبور به انجام بازی‌اند (تیموری، ۱۳۸۲: ۱۱۷). نو واقع‌گرایان ساختار بین‌الملل را فاقد مرجع اقتدار مرکزی می‌بینند و بر همین اساس در مقوله امنیت بر "خودپاری" تاکید زیادی می‌کنند. از دیدگاه ساختارگرای "کنت والتز" نظام بین‌الملل فاقد مرجع اقتدار مرکزی است و این موضوع در منطق "والتز" و نظریه ساختارگرای

او به خودیاری منجر می‌شود. بر این اساس اصل حاکم در محیط بین‌الملل خودیاری (Self-Help) است و چون دولتی وجود ندارد که امنیت اعضا (دولتها) را تامین کند، همه فقط می‌توانند به قدرت خود برای تامین امنیت تکیه کنند. نواقعی‌گرایی متأثر از دیدگاه‌های کنت والتز سعی در ارائه نظریه کل‌گرا برای فهم سیاست بین‌الملل دارد. والتز با اشاره به مفهوم تقلیل‌گرایی و نقص آن به دنبال ارائه نظریه‌ای غیر تقلیل‌گرا، سیستمی و ساختارگراست. وی یک نظریه سیستمی واقعی، غیر تقلیل‌گرا و سیستمی مبتنی بر "خارج به داخل" ارائه می‌دهد که مطابق آن ساختار نظام بین‌الملل به عنوان علت اصلی رفتار دولتها معرفی می‌شود. با این توصیف برای تبیین دقیق‌تر، عناصر اصلی نظریه نواقعی‌گرایی به تفکیک تشریح می‌گردد.

## ۲-۱- مفهوم ساختار

کنت والتز پس از نقد نظریه‌های تقلیل‌گرا بر اهمیت نظریه سیستمی و ساختاری سیستم تاکید می‌کند. به عقیده او نظریه سیستمی سیاست بین‌الملل با نیروهایی سروکار دارد که در سطح بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند و نه در سطح ملی. در نظریه والتز، واحدها نقش عمده‌ای در تعیین ساختارهای سیستم ایفا نمی‌کنند و تغییر در سطح واحدها به تغییر در سطح ساختارهای سیستم منجر نمی‌شود. برعکس سیستم بین‌المللی و ساختارهای آن بر رفتار دولتها تاثیر می‌گذارند و با قید و بندهایی که بر رفتار دولتها اعمال می‌کنند روابط بین‌المللی را شکل می‌دهند و رفتار دولتها را یکسان و شبیه به هم می‌سازند. به‌زعم کنت والتز، ساختارها حاصل رفتار دولتها را معین می‌کند و تغییراتی که در سطح واحدها صورت می‌گیرد مثل، نابودی یک دولت و ظهور دولت‌های دیگر، تغییر در ساختار سیستم بین‌الملل را ایجاد نمی‌کند. در نظریه والتز، سیستم به‌عنوان یک کل دارای اجزای مرتبط به هم در نظر گرفته شده است. علاوه بر این، بهترین عنصر جهت تعریف سیستم از دیدگاه او ساختارهای سیستم است. این ساختارها هستند که در درون سیستم بر عمل واحدها اثر گذاشته و رفتار آنها را شکل می‌دهند. از همین روی، والتز را می‌توان به بهترین وجه نظریه ساختاری روابط بین‌الملل دانست. همین ساختارها است که سیستم داخلی را از سیستم بین‌المللی متمایز می‌سازد. بر همین اساس تعریف والتز از سیستم، ارتباط تنگاتنگی با تعریف او از ساختارهای سیستم و نقش تعیین‌کننده این ساختارها بر اجزا و واحدهای سیستم دارد (سلیمی، ۱۳۸۳: ۲۶۴).

بنابراین اولین و مهم‌ترین محور نظریه والتز ساختار و مفهوم آن و ویژگی‌های آن است. کنت والتز در فصل پنجم کتاب نظریه سیاست بین‌الملل در مورد مفهوم و ویژگی‌های ساختار به بحث می‌پردازد. هدف والتز از روشن ساختن مفهوم ساختار آن گونه که خود در ابتدای این فصل عنوان می‌کند، این است که اولاً نشان دهد که سیستم بین‌المللی - سیاسی می‌تواند از سایر سیستم‌ها و حوزه‌های بین‌المللی از جمله، اقتصاد جدا درک و فهمیده شود. ثانیاً

ساختارهای سیاسی سیستم، واحدهای سیستم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ثالثاً نشان دهد که نیروهای سطح سیستم‌ها از سطح فردی جدا هستند و رابعاً آن چه را که بین واحدهای در حال تعامل و نتایج کنشهای آن واحدها و تعاملات حاصل از آن مداخله می‌کند، شناسایی کند (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۲۱). از نظر والتز یک سیستم از یک ساختار و واحدهای در حال تعامل تشکیل می‌شود و خود ساختار هم به‌عنوان مولفه سراسری نظام است که امکان تفکر و نگرش را نسبت به سیستم به‌عنوان یک مجموعه فراهم می‌کند. او تصریح می‌کند که نظریه سیستم‌ها این مسأله یعنی فراهم نمودن امکان تفکر و نگرش نسبت به سیستم را لاینحل باقی می‌گذارد. وی معتقد است که باید تعریفی از ساختار به‌دست داد که از ویژگی‌ها و تعاملات واحدها (دولت‌ها) جدا باشد و به این خاطر است که به راحتی می‌توان متغیرهای مربوط به سطح بازیگران را از متغیرهای مربوط به سطح سیستم تمایز قائل شد. این که گفته می‌شود در تعریف ساختار باید ویژگی‌های بازیگران و تعاملات آنها را حذف کنیم، به این معنی است که باید از مسائل مربوط به انواع رهبران سیاسی، نهادهای اجتماعی و اقتصادی و تعهدات ایدئولوژیک که دولت‌ها ممکن است داشته باشند، چشم‌پوشی کنیم و همچنین مسائل مربوط به تعاملات فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی را از نظر پنهان کنیم. سوالی که در این جا مطرح می‌شود این است که حال قرار است ویژگی‌ها و تعاملات بازیگران را پنهان کنیم، بنابراین چه چیز دیگری باقی می‌ماند؟ والتز به این پرسش با توجه به مفهوم دوگانه اصطلاح رابطه پاسخ می‌دهد. رابطه هم در معنی تعاملات بازیگران و هم در معنی موضوعی که آنها در برابر یکدیگر دارند به کاربرده می‌شود. به زعم والتز، تعریف یک ساختار مستلزم چشم‌پوشی از این مسأله است که واحدها چگونه با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند، و تمرکز بر این مسأله است که چگونه آنها در مقابل یکدیگر موضع می‌گیرند، از ویژگی‌های بازیگران محسوب نمی‌شود. موضع بازیگران در مقابل یکدیگر به عبارت دیگر ترکیب قرار گرفتن بازیگران از ویژگی‌های سیستم به‌شمار می‌آید.

ساختارها به گونه‌ای که تعریف شد ممکن است ثابت باشند، درحالی که رفتار و تعاملات واحدها ممکن است دگرگون شود. بنابراین ساختار با توجه به ترتیب قرارگرفتن اجزایش تعریف می‌شود. به نظر والتز، ساختار از آن جایی که یک پدیده انتزاعی است، نمی‌تواند به وسیله ویژگی مادی سیستم تعریف شود، بلکه باید به وسیله نحوه تنظیم اجزاء سیستم تعریف گردد (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۸۷). والتز مفهوم ساختار را بر مبنای این واقعیت قرار می‌دهد که بازیگران به گونه‌ای متفاوت در کنار هم قرار می‌گیرند و گرد هم می‌آیند و در حین این‌که در تعامل با یکدیگر هستند، نتایج متفاوتی ایجاد می‌کنند. ساختار بیانگر ترتیب یا نظم اجزاء یک سیستم است. ساختار مجموعه نهادهای سیاسی نیست، بلکه ترتیب و نظم آنها است (طیب، ۱۳۸۷: ۷). والتز سپس به تعریف ساختار سیاسی داخلی می‌پردازد و بعد از تعریف

- ساختار داخلی نشان می‌دهد که چگونه این تعریف در سیاست بین‌الملل کاربرد دارد. بنابراین وی نخست اجزای تعریف‌کننده ساختارسیاسی داخلی را مشخص می‌کند و سپس کاربرد این اجزاء تعریف‌کننده را در سیاست بین‌الملل توضیح می‌دهد. از دیدگاه والتز یک ساختار سیاسی داخلی سه عنصر دارد که عناصر تعریف‌کننده ساختار هستند. این عناصر عبارتند از:
- اصل نظم‌دهنده، یعنی اصلی که به مقتضای آن نظام سامان می‌یابد.
  - واحدها و اجزای متفاوت و ویژگی کارکرد آن‌ها.
  - توزیع توانایی‌ها در میان و امتداد واحدها.

### ۳- اصل نظم‌دهنده در سیاست بین‌الملل

«التز در رابطه با اصل نخست تعریف‌کننده ساختار مطرح می‌نماید که مسائل ساختاری با ترتیب اجزاء یک سیستم ارتباط می‌یابد. اجزاء سیستم‌های سیاسی داخلی دربردارنده روابط فرادست و فرودست می‌باشد. در این سیستم سیاسی برخی دستور صادر می‌کنند و برخی دیگر مجبور به اطاعت از آن دستورها هستند. سیستم‌های داخلی به صورت متمرکز و سلسله‌مراتبی هستند. برعکس اجزاء سیستم بین‌المللی نه به صورت متمرکز و سلسله‌مراتبی بلکه به صورت هم‌پایه و برابر هستند. بنابراین از نظر والتز سیستم‌های بین‌المللی به صورت غیرمتمرکز و آناارشی هستند. بنابراین اصول نظم‌دهنده در ساختار داخلی و بین‌المللی به‌گونه‌ای متفاوت از یکدیگر هستند. (Mearsheimert, ۲۰۰۶: ۲) از دید واقع‌گرایی موردنظر آمریکا، حضور در خلیج فارس و تأمین امنیت آن وظیفه‌ای است که فقط ایالات متحده مسئول آن می‌باشد و هیچ کشور دیگری نمی‌تواند امنیت آن را تأمین کند. هرچند این حضور آمریکا در کوتاه‌مدت شاید مثمربخش باشد، ولی در بلندمدت به دلیل هزینه سنگین این حضور نظامی و مخالفت افکار عمومی کشورهای منطقه با این سیاست آمریکا، در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. از سویی یکی از اصلی‌ترین دلایل انتخاب رئالیسم ساختاری به‌عنوان چارچوب تئوریک، این است که همچنان به‌عنوان پارادایم غالب در مطالعات امنیت بین‌المللی می‌باشد، زیرا در وضعیت کنونی ساختار نظام بین‌الملل هم رفتار فردی دولت‌ها توضیح داده می‌شود و هم ویژگی نظام بین‌الملل را به‌عنوان یک کل در درون خود تبیین می‌نماید.

### ۴- سیر تاریخی حضور آمریکا در خلیج فارس

خلیج فارس به مدت طولانی بخش حیاتی مهمی از اقتصاد جهانی بوده است و توسط بزرگترین ذخایر نفت بر روی زمین احاطه شده است (Porter, 2012: 2) و به همین سبب، ایالات متحده که پس از جنگ جهانی دوم تا قبل از خروج نیروهای انگلیسی نقش قابل توجهی در سازوکار امنیتی خلیج فارس نداشته است، سعی نمود که پس از عقب‌نشینی انگلستان در سال ۱۹۶۸، از شرق سوئز، جای خالی این کشور را در منطقه خلیج فارس پر

کند، اما درگیری در جنگ ویتنام، آمریکا را واداشت که با اتخاذ سیاست موسوم به سیاست «دوستونی» با اتکا بر دو قدرت و متحد منطقه‌ای خود یعنی ایران و عربستان سعودی در دهه ۱۹۷۰، توازن امنیتی را در خلیج فارس برقرار نماید (واعظی، ۱۳۸۵). بر اساس این دکترین ایران نقش ستون نظامی و عربستان نقش ستون اقتصادی را بازی می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ میلادی ایالات متحده آمریکا تصمیم گرفت با حضور نظامی مستقیم در خلیج فارس، امنیت آن را تأمین نماید. در این راستا در سال ۱۹۸۰ میلادی جیمی کارتر اعلام کرد: نفت خلیج فارس برای آمریکا جنبه‌ی حیاتی دارد و هرگونه اقدامی از جانب یک قدرت خارجی برای کنترل منطقه‌ی خلیج فارس نوعی حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی می‌شود و بنابراین با هر وسیله از جمله اقدام نظامی دفع خواهد شد. به دنبال اظهارات کارتر، طرح ایجاد نیروی واکنش سریع (درب‌گیرنده دویست هزار سرباز مجهز به سلاح‌های فوق مدرن) به اجرا درآمد. دکترین کارتر با هدف جلوگیری از نفوذ شوروی در مناطق نفتی خلیج فارس طرح شده بود (ترک زاد، ۱۳۸۲: ۷۵).

در دو دهه گذشته، ایالات متحده آمریکا کوشیده است در سایه بحران‌ها و جنگ‌های متعدد همچون تجاوز عراق به خاک ایران و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اوضاع ژئوپولیتیک خلیج فارس را تغییر دهد و از این راه به منابع هیدروکربور منطقه دست یابد و نظامی قابل کنترل در خلیج فارس پدید آورد (همان: ۷۸).

حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ میلادی بهانه خوبی برای حضور نظامی بلندمدت آمریکا در خلیج فارس محسوب می‌شود، بیرون راندن عراق از کویت توسط نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا و استقبال کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس از آمریکا برای تأمین امنیت خود و تضمین امنیت انتقال انرژی برای جهان توجیه مناسبی برای حضور آمریکا پدید آورده بود. حمله دوباره آمریکا به عراق بهانه نابودی سلاح‌های کشتار جمعی و تغییر رژیم صدام به وسیله نیروی نظامی بار دیگر سیاست آمریکا در استفاده از نیروی نظامی در منطقه خلیج فارس را نشان داده است.

## ۵- جغرافیای سیاسی خلیج فارس

خلیج فارس به لحاظ وضع طبیعی و موقعیت جغرافیایی، از دیرزمان حائز اهمیت بوده است. از یک طرف، این منطقه حلقه ارتباطی میان شرق و غرب بوده و از سوی دیگر، به دلیل داشتن تنگه هرمز که یکی از استراتژیک‌ترین تنگه‌های جهانی است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. در واقع خلیج فارس محور ارتباط بین اروپا، آفریقا، آسیای جنوبی و جنوب شرقی است و از نظر استراتژیک در منطقه خاورمیانه، به‌عنوان بزرگترین و مهم‌ترین مرکز ارتباطی بین سه



قاره است و بخشی از یک سیستم ارتباطی را که دو دریای مدیترانه و سرخ و دو اقیانوس هند و اطلس را به هم می‌پیوندد، تشکیل می‌دهد (اهمیت استراتژیک خلیج‌فارس: ۱۳۹۱).

طبق آخرین برآوردها در حوزه خلیج‌فارس حدود ۷۳۰ میلیارد بشکه نفت ذخیره اثبات شده و بیش از ۷۰ تریلیون مترمکعب ذخیره گاز طبیعی را در خود جای داده است. چنین ذخایری این منطقه را به بزرگترین مخزن انرژی در جهان تبدیل کرده است. در حال حاضر نفتی که در ۶ کشور ایران، عربستان سعودی، عراق، کویت، امارات و قطر تولید می‌شود، بیش از ۲۰ میلیون بشکه در روز است. در حالی که کل نفت خامی که در جهان تولید می‌شود، حدود ۸۲ میلیون بشکه در روز می‌باشد. بنابراین نفت خلیج‌فارس حدود ۲۵ درصد از نفت جهان را تأمین می‌کند. بر پایه پیش‌بینی‌ها، مصرف جهانی تا سال ۲۰۲۰ روزانه به ۱۱۱/۵ میلیون بشکه خواهد رسید. در این صورت تقاضای جهانی برای نفت خلیج‌فارس افزایش خواهد یافت و شاید به حدود ۵۰ میلیون بشکه در روز برسد در آن صورت سهم منطقه‌ی خلیج‌فارس در تولید جهانی نفت نزدیک به ۴۵ درصد از کل تولید جهان خواهد بود. افزایش اهمیت جایگاه منطقه‌ی خلیج‌فارس در استراتژی‌های جدید انرژی ناشی از دو چیز است:

اول: افزایش مصرف و در نتیجه افزایش تقاضای نفت خام

دوم: کاهش ذخایر نفت حوزه‌هایی چون دریای شمال، آمریکای مرکزی و حوزه دریای کارائیب، بر اساس پیش‌بینی‌ها حداقل در ۲۵ سال آینده نگاه‌های جهانی به منطقه خلیج‌فارس دوخته خواهد شد. هرچند اکنون کشورهای صنعتی می‌کوشند تا با یافتن جایگزین‌های دیگری چون نفت روسیه و حوزه خزر از وابستگی خود به منابع خلیج‌فارس بکاهند، ولی در همان حال توجه دارند که دوام منابع انرژی در روسیه، خزر و دیگر نواحی جهان در مقایسه با منابع انرژی خلیج‌فارس پایدار نخواهد بود (رضایی، مرکز مطالعات خلیج‌فارس).

در ارزیابی کلی گفته می‌شود، زمین سیاسی (ژئوپولتیک) خلیج‌فارس دچار تحول اساسی شده است. در نظریه‌های زمین سیاسی (ژئوپولتیک) گذشته، خلیج‌فارس در شمار سرزمین‌های حاشیه‌ای محسوب می‌شد. اما اکنون در نظریه‌های جدید زمین‌شناسی، خلیج‌فارس به قلب زمین «هارتلند»، محور و یا «مرکز مرکز» تبدیل شده است. یکی از ویژگی‌های اصلی نظام جدید جهانی اهمیت یافتن اقتصاد در عرصه جهانی است. از این‌رو مناطقی که از نظر انرژی غنی باشند اهمیت می‌یابند و در نتیجه در نظام جدید جهانی، مناطق زمین اقتصادی (ژئواکونومیک) موقعیت بهتری خواهد یافت. بر این اساس، در توازن قدرت‌های آینده، برتری متعلق به قدرتی خواهد بود که بر مناطق زمین اقتصادی جهان مسلط شود از این نظر هر کشوری که بر خلیج‌فارس تسلط داشته باشد، به موقعیت بهتری در صحنه‌ی بین‌المللی دست پیدا خواهد کرد (امامی، ۱۳۸۵: ۸).

قرن جاری را همچنان می‌توان قرن نفت نام گذاری کرد. نفت و مشتقات آن به صورت سوخت اصلی و شاید مهم‌ترین و غیر قابل اجتناب‌ترین ماده خام در جهان صنعتی امروز مطرح است. این ماده خام در حال حاضر از نظر ارزش مهم‌ترین کالایی است که در سطح بین‌المللی مورد تجارت واقع می‌شود. نفت و گاز که بخش اعظم سوخت مصرفی را در جهان تشکیل می‌دهند، اساس زندگی و صنعت و شاه‌رگ حیاتی حمل‌ونقل و موتور محرکه جنگ‌های جدید محسوب می‌شوند. با توجه به عامل مهم نفت و گاز، صحنه سیاسی (ژئوپولیتیک) در خلیج فارس، پیچیده، رقابت‌آمیز و در مواردی به سختی قابل توضیح است. گرایش‌های گوناگون در نظام جهانی، نتایج متفاوتی بر خلیج فارس دارد. با این حال تأثیر رقابت قدرت‌های خارج خلیج فارس بر این منطقه به‌طور مختلف مشهود است. (همان).

تراکم کشورهای نفت‌خیز با اوضاع متشنج و ضعف داخلی، متکی بودن به قدرت‌های خارجی، مجاورت ژئوپولیتیکی با پاکستان و افغانستان و نیز تمایز عمده در بافت و ساختار سیاسی - اقتصادی خلیج فارس از ویژگی‌های متمایز این منطقه در مقایسه با سایر مناطق حوزه خاورمیانه است (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳).

اگر جهان دایره مسطحی باشد و کسی بخواهد مرکز آن را بیابد به یقین می‌توان گفت که مرکز آن خلیج فارس است ... امروزه جایی در جهان به اهمیت این منطقه وجود ندارد که تمامی توجهات را به یک منطقه و با علایقی یک‌دست، همسان کند. در حال حاضر، برای ادامه سلامت اقتصادی و ثبات جهان، جایی به اهمیت این مرکز وجود ندارد (باقری، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

## ۶- ترتیبات امنیتی خلیج فارس

کشورهای منطقه خلیج فارس از دهه ۱۹۲۰، که انگلستان از منطقه خارج شد تا افول اقتصادی انگلستان و عقب‌نشینی از منطقه خاورمیانه در اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی و واگذاری عرصه به ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس و شکل‌گیری پیمان‌های منطقه‌ای تا فصل جدید مناسبات امنیتی، نتوانستند در تأمین کامل و تضمین امنیت در منطقه خلیج فارس موفقیتی را به دست آورند (صفیاری و کاکاوند، پیمان‌های امنیتی در خلیج فارس و چالش‌های پیش رو).

در نگرش بر وضعیت امنیتی منطقه ملاحظه می‌گردد که کشورهای عرب کوچک خلیج فارس بدون کمک غرب و بالاخص آمریکا قادر به دفاع از خود نیستند و با توجه به نقش آمریکا در آزادسازی کویت، این کشورها بیشتر در چارچوب نظرات واشنگتن وارد طرح‌های امنیتی شدند که آثار و شواهد نشان می‌دهد این الگوی همکاری امنیتی شکننده و فاقد کارایی لازم است (همان).

خروج انگلستان از خلیج فارس، سیاست دوست‌نوی نیکسون، پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تشکیل نیروی واکنش سریع آمریکا، تجاوز عراق به ایران، تشکیل شورای همکاری

خلیج فارس، تجاوز عراق به کویت و عملیات بیرون راندن صدام از کویت توسط آمریکا و هم‌پیمانان او، حمله آمریکا به افغانستان و عراق بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به بهانه مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی و برنامه هسته‌ای ایران همه و همه بر ترتیبات امنیتی خلیج فارس تأثیر گذاشته است.

شورای همکاری خلیج فارس که در سال ۱۹۸۱، میلادی از شش کشور عربستان، کویت، قطر، بحرین، امارات و عمان تشکیل شده است. شماری از تحلیل‌گران سیاسی امور خلیج فارس بر این باورند که شورای همکاری خلیج فارس به علت جنگ ایران و عراق و هراسی که میان حکام شش کشور کوچک و عرب خلیج فارس پدیدار شد، به دستور آمریکا به وجود آمد. در این‌که جنگ عراق و ایران در راه‌اندازی سریع شورای همکاری مؤثر بود و نقش کاتالیزور را ایفا کرد، جای شک و شبهه‌ای نیست، آن‌ها از ترس اینکه آتش جنگ دامن آن‌ها را بگیرد و برای فرار از این آتش، پیمان منطقه‌ای را بهترین راهکار تشخیص دادند (شهابی، ۱۳۸۷: ۴).

فقدان مشروعیت داخلی و در نتیجه ضعف داخلی کشورهای جنوبی خلیج فارس و عدم اتکای آن‌ها به ملت‌هایشان از دو جهت منجر به آسیب وارد شدن به کشورهای منطقه می‌شود. اول این‌که زمینه‌های همکاری و همگرایی را از بین می‌برد و باعث دور افتادن کشورها و موضع‌گیری در مقابل یکدیگر می‌شود، دوم این‌که موجب حضور کشورهای قدرتمند برای برقراری امنیت و پر کردن خلأ قدرت در این منطقه می‌باشد، این امر باعث شد که؛ در میان مناطق جهان سومی، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، تنها منطقه‌ای که با توجه به توانایی‌های بالقوه داخلی به شدت تحت نفوذ سیاسی و اقتصادی بین‌المللی قدرت‌های بزرگ باقی ماند، خاورمیانه بود (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۴).

اگر رویکرد مقامات حکومتی حوزه خلیج فارس را با دهه ۱۹۸۰، مقایسه کنیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که نسل زمامداران حکومتی تغییر یافته است، اما قالب‌های ادراکی آنان برای امنیت‌سازی ثابت باقی مانده است. در چنین شرایطی، بازیگران دچار غفلت استراتژیک می‌شوند. رفتار امنیتی ماهیتی مبهم پیدا می‌کند و در نتیجه، زمینه‌های ناسازگار، فضای لازم را برای ایجاد بحران پیش‌بینی‌ناپذیری فراهم می‌سازد (متقی، ۱۳۸۵: ۴).

در حال حاضر کشورهای منطقه خلیج فارس با نوعی ابهام و سردرگمی در تأمین امنیت خود روبه‌رو هستند. عدم وجود یک نظام بومی امنیتی مشترک بین کشورهای ساحلی خلیج فارس و اختلافات داخلی و مرزی بین آن‌ها و عدم اعتماد میان آن‌ها و خریدهای سنگین تسلیحاتی از آمریکا و اروپا و حضور فیزیکی نظامی آمریکا در خلیج فارس با توجه به جو ضدآمریکایی مردم منطقه، آینده‌ی نامشخص و نامطمئن را برای تأمین امنیت واقعی در این منطقه از جهان رقم زده است. با توجه به این وضعیت خاص، تأمین امنیت در منطقه خلیج فارس بسیار پیچیده

و ابهام‌آمیز به نظر می‌رسد. مسأله انرژی نیز موجب تشدید این وضعیت خواهد شد، چرا که نفت مهم‌ترین عنصر در حرکت صنایع معدن غرب است و آمریکا و جهان غرب به کمک همین ماده حیاتی توانسته‌اند به این سطح از رشد و رفاه برسند. منطقه خاورمیانه، به‌عنوان منبع اصلی تأمین سوخت آمریکا و نیز ابزاری کارآمد برای مقابله با رقبای آن کشور که همگی به نفت وابسته‌اند، اهمیت ویژه‌ای در رده‌بندی کشورها در ساختار قدرت جهانی خواهد داشت. آمریکا این منطق کهن را همواره در نظر دارد که هر قدرتی بر منابع تأمین‌کننده انرژی جهان دست یابد، بر جهان سلطه خواهد یافت. بر این اساس، ایالات متحده آمریکا مناطق خزر و خلیج فارس را دو منبع اصلی تأمین‌کننده انرژی در دهه‌های نخستین سده بیست و یکم می‌داند و برای دست انداختن بر این دو منبع سال‌هاست که سخت تلاش می‌کند (خضری، ۱۳۸۲: ۸۸).

دیک چنی وزیر دفاع جرج بوش پدر اظهار داشته بود با توجه به افزایش بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای به‌ویژه در خلیج فارس، که اهمیتی استراتژیک و تعیین‌کننده برای منافع آمریکا دارد، ضرورت رویارویی مؤثر با بی‌ثباتی‌ها و عناصر بی‌ثبات‌کننده، حتی با به کارگیری زور و مداخله نظامی مستقیم بخشی‌گریزناپذیر از استراتژی نظامی آمریکا به‌شمار می‌آید (همان).

اهمیت خلیج فارس برای آمریکاییان از آن جهت است که:

- منطقه خلیج فارس دارای بزرگترین ذخایر نفت است.
  - خلیج فارس به لحاظ استراتژیک، دنباله اقیانوس هند است.
  - خلیج فارس با درگیری‌های اعراب و اسرائیل پیوند خورده است.
  - احساس خطر از ناحیه اسلام سیاسی در کشورهای منطقه و روند روزافزون آن.
  - وابستگی چرخ صنعت غرب به امنیت ترانزیت نفتی در این منطقه (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۵).
- ایالات متحده آمریکا پس از خروج ایران از اردوگاه غرب و پیروزی انقلاب اسلامی، به تنهایی با حضور مستقیم نظامی در منطقه خلیج فارس و استقرار پایگاه‌های نظامی در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس امنیت این منطقه را بر عهده گرفته است و امنیت این منطقه را به امنیت ملی خود گره زده و نقشی حاشیه‌ای برای کشورهای منطقه در نظر گرفته است و خود را به‌عنوان یگانه قدرت برتر اقتصادی و نظامی می‌داند که باید امنیت انتقال انرژی در این منطقه را تأمین نماید.

## ۷- استراتژی سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس

طراحی‌های امنیتی و استراتژی آمریکا در منطقه خلیج فارس در سال‌های اخیر که با گرایش بیشتر کشورهای عربی به همکاری و افزایش پیوند با آمریکا همراه شده است، در جهت ایجاد رویکردی مشترک به منظور مهار ایران و ایجاد توازن در برابر آن قرار دارد. بر این اساس

است که تهدیدات منطقه‌ای ناشی از ایران بسیار جدی و پر رنگ جلوه داده می‌شود (www.csr.ir). استراتژی سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس پس از جنگ سرد بر سه اصل است:

۱- استراتژی نرم‌افزاری که در این استراتژی به دنبال برقراری رابطه مستقیم با مردم کشورهای منطقه مورد بحث است و در رأس آن فعلاً دو کشور ایران و روسیه است.

۲- استراتژی پیشگیرانه (pervntive Strategy) در این استراتژی آمریکا خود را ملزم می‌داند با هر آنچه که فکر می‌کند امنیت آمریکا را به خطر می‌اندازد، بدون هیچ قید و شرطی مقابله نماید. در استراتژی جدید امنیتی آمریکا تفکر پیشگیرانه این‌طور بیان شده است که بهترین دفاع «تهاجم خوب» است.

۳- استراتژی انرژی، در واقع محور سیاست خارجی آمریکا را اهداف همین استراتژی برای یک دوره میان‌مدت تشکیل می‌دهد و هدفش نفوذ و تسلط کامل بر کانون استراتژیک انرژی است که خلیج فارس در کانون این قلمرو ژئواکونومیک قرار دارد. در این رابطه باید گفت که مهم‌ترین تاکتیک آمریکا تضعیف اوپک و برجسته کردن نقش عراق است (عزتی، ۱۳۸۵: ۳). پس از فروپاشی نظام دوقطبی نیز همچنان ایالات متحده تلاش می‌کند با گسترش حوزه هژمونی خود در ساختار امنیتی این منطقه، بر شاهراه ژئواستراتژیک جهان تسلط یابد در این دوران نیز ویژگی‌های مهم ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک خلیج فارس، منجر به تدوین سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در این منطقه به شکل نظام امنیت شبکه‌ای شده است، امضای توافقنامه امنیتی با کشورهای عضو منطقه خلیج فارس نیز یکی از اقدامات آمریکا در شکل دادن به این نظام امنیتی می‌باشد (فریدونی، ۱۳۹۱: توافقنامه‌های امنیتی واشنگتن بغداد و هژمونی منطقه‌ای در خلیج فارس).

به‌طور کلی اهداف و منافع حیاتی آمریکا در خلیج فارس عبارتند از:

- مانع عمده‌ای سر راه انتقال نفت در منطقه وجود نداشته باشد.
- هیچ کشوری در منطقه به سلاح‌های کشتار جمعی دست نیابد.
- هیچ هژمون منطقه‌ای که رقیب آمریکا باشد در خلیج فارس به وجود نیاید.
- حفظ رابطه خوب با کشورهای عرب منطقه.
- بهبود اوضاع کشورهای منطقه از لحاظ حقوق اساسی بشر، دموکراسی و ...
- در این چارچوب چند چالش عمده، منافع آمریکا را در منطقه خلیج فارس تهدید می‌کنند:
- تولید سلاح‌های کشتار جمعی.
- ژئوپولیتیک خلیج فارس خصوصاً با توجه به مسائل ایران و عراق.
- دسترسی به نفت خاورمیانه.
- تروریسم.

- تنبیت وضعیت بی ثبات از طریق ایجاد بحران و درگیری در دو سال اخیر.

## ۷-۱- پیامدهای حضور آمریکا بر امنیت خلیج فارس

حضور نیروهای نظامی آمریکا در خلیج فارس، یکی از شاخص‌های تهدیدسازی با رویکرد نظامی است. نیروهای آمریکایی فضای امنیتی منطقه را تحت تأثیر قرار داده‌اند. آنان، امنیت‌سازی را در قالب شاخص‌های «هرمنوتیک دوگانه» ایجاد کرده‌اند. به عبارت دیگر ایفای نقش خود را بر اساس مقابله با تعارض منطقه‌ای تفسیر کرده و از این طریق به تعارض با دیگران مبادرت می‌ورزند. در این فرایند، استراتژی به مفهوم آگاهی بخشیدن به گفتمان سیاست است. آنان استراتژی خود را تاکنون بر مبنای مفاهیمی از جمله «قابلیت‌های تخریب مؤثر»، «قابلیت‌سازی برای تخریب اهداف سخت» و همچنین «مقابله با آسیب‌پذیری ناشی از ضربه دوم» تنظیم کرده‌اند (متقی، ۱۳۸۵: ۵).

آمریکا در ادامه رویکرد نظامی در منطقه خلیج فارس، ده‌هزار سرباز با تجهیزات سنگین و گران‌قیمت مستقر کرده است و اگر بخواهد در حفظ وضع موجود و ادامه تسلط خود بر این منطقه تلاش کند، (امری که بلندمدت در عمل غیر ممکن است) نه تنها هزینه گزافی برای کشور تحمیل خواهد کرد، بلکه متحدان عرب آن را در مناطق جنوبی خلیج فارس تحت فشار قرار داده و آسیب‌پذیرتر می‌سازد. مطالعه و بررسی‌های مبتنی بر واقعیات در منطقه نشان می‌دهد که استراتژی جاری ایالات متحده در بلندمدت قادر به ایجاد ثبات در خلیج فارس نخواهد بود. این استراتژی بیشتر متوجه تشدید تنش‌ها و تقویت اختلافات میان و حتی درون کشورهای منطقه است و کمتر در جهت ترویج مبانی لازم برای همکاری و ثبات در محدوده منطقه حرکت می‌کند (امامی، ۱۳۸۵: ۹). با چنین وصفی می‌توان پیامدهای حضور آمریکا به ترتیب زیر چینش نمود:

- عدم اعتماد و ایجاد گسست منطقه‌ای میان ج.ا.ا و کشورهای عرب منطقه.
- افزایش مسابقه تسلیحاتی در منطقه خلیج فارس.
- بزرگ‌نمایی تهدید ایران به کشورهای منطقه خلیج فارس.
- گسترش اعتراضات مردمی به حضور آمریکا در منطقه و فشار آنان به حکومت‌های مستبد.
- حفظ بازار فروش کالاهای آمریکایی.
- ایجاد تنش و درگیری احتمالی میان آمریکا و ج.ا.ا در منطقه.

## ۷-۲- تحلیل هستی‌شناسی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در کشورهای اسلامی خلیج فارس و پیامدهای آن بر امنیت منطقه

خلیج فارس به عنوان زیرسیستم ساختار نظام بین‌الملل می‌باشد که با توجه به وضعیت موجود در آن شاهد حضور بازیگران مؤثر در امنیت این منطقه می‌باشیم. مسأله تأمین امنیت، آن هم در

ابعاد گوناگون آن در مقیاس استراتژیک در ارتباط با نظام سیاسی بین‌الملل و مناطق ژئوپولیتیک است و این نیاز همیشه بزرگترین و اساسی‌ترین هدف قدرتهای جهانی بوده است، به‌ویژه در قرن بیست و یکم با توجه به تحولاتی که این مفهوم پیدا کرده است دیگر جنبه‌های ملی و منطقه‌ای مطرح نیست بلکه مقیاس جهانی است، به این معنی که در استراتژی ژئوپولیتیک آنها یا به عبارت ساده‌تر شرح وظایف کشور و مناطقی برای آنها ارزش حیاتی دارد که با نفوذ و نظارت در آنها بتوانند اهداف استراتژیک خود را جامه عمل پوشانند، روی همین اصل است که در حال حاضر بر اساس آخرین استراتژی امنیت ملی آمریکا که با صراحت بیان گردیده است، امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در گرو تأمین امنیت حوزه خلیج فارس است، حال این سوال پیش می‌آید که هدف نهایی همین هدف استراتژیک چیست؟ باید جواب داد که تأمین امنیت انرژی، با نگاهی گذرا به اعداد و ارقام خیلی ساده ما را با این حقایق آشنا می‌سازد و آن واقعیت این است که هیچ رابطه‌ای بین عرضه و تقاضای انرژی در آمریکا نیست. ایالات متحده با داشتن فقط دو درصد ذخایر نفتی جهان بیست و پنج درصد از کل محصول نفت جهان را مصرف می‌کند، تقاضای جهانی نفت در ۲۰ سال آینده از میزان کنونی ۷۷ میلیون بشکه در روز به ۱۲۰ میلیون بشکه افزایش می‌یابد (بالاترین میزان افزایش در چین و آمریکا است)، همین ترس از آینده است که استراتژیست‌ها و مراکز مطالعاتی را واداشت که در تدوین استراتژی انرژی برای سال ۲۰۲۵ درنگ نکنند و همین مسائل باعث شد که اهداف استراتژیک انرژی آمریکا چارچوبی شد برای تدوین قلمروهای ژئواستراتژیک جدید با اهداف ژئواکونومی و خلیج فارس در رأس این قلمروها قرار گرفت، با قدرت می‌توان گفت که این همه تحولاتی که ما از اواخر دهه ۹۰ تاکنون در حوزه خلیج فارس می‌بینیم عموماً سناریوهایی از استراتژی انرژی است که با تاکتیک‌های متنوعی در حال اجرا است. هدف نهایی ژئواستراتژیک آمریکا اجرای یک حرکت گازانبری از طریق پاسفیک و آتلانتیک برای تسلط بر اورآسیا است.

از طرفی با توجه به تغییرات اساسی‌ای که در سیستم سیاست جهانی در آستانه هزاره سوم به‌وجود آمد، به‌طور اجتناب‌ناپذیری بر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا تأثیر گذاشته است. کشور ایالات متحده آمریکا با سیاست‌های نظامی، اقتصادی‌اش خواهان تضعیف نقش رقبای خود در نقاط مختلف جهان به‌ویژه در خلیج فارس است (کاردان، ۱۳۸۶: ۸۷). تغییرات اساسی در سیستم سیاست جهانی و جو روانی که در آستانه هزاره سوم به‌وجود آمده است، به‌طور اجتناب‌ناپذیری مسأله امنیت را تحت تأثیر قرار داده است و این ناشی از میزان توزیع قدرت بین بازیگران در جهان فاقد اقتدار مرکزی است، در نتیجه چنین فرایندی شاهد انحصارطلبی ایالات متحده آمریکا با تأکید بر نظریه هارتلند که بر خاورمیانه و به‌ویژه بر خلیج فارس تمرکز دارد، می‌باشیم (علویان و کوزه‌گرکالجی، ۱۳۸۸: ۴۹). رئالیسم ساختاری

چارچوب تئوریک برگزیده برای تبیین حضور ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس می‌باشد. با توجه به آن که در نظام و سیاست بین‌الملل هابزی که بازی برد - باخت حاکم است و قدرت نظامی و میزان نفوذ و توانایی هر بازیگر باعث به وجود آمدن چنین فضایی می‌شود به عبارتی، با توجه به میزان توانایی واحدها (دولت‌ها) در نظام بین‌الملل و میزان توزیع قدرت واحدها در نظام بین‌الملل، و اینکه هر بازیگری درصدد افزایش توانایی قدرت و نفوذ خود می‌باشد، در نتیجه به ناچار برای کسب منافع، شرایط منازعه‌آمیزی به وجود می‌آید و این وضعیت می‌تواند در تقسیم منافع کسب نموده، تهدیدهای نظامی و ... نمود پیدا کند. با چنین توصیفی می‌توان گفت ایالات متحده آمریکا که به‌عنوان بازیگر تأثیرگذار بر سیاست، ساختار و نظام بین‌الملل در فضای رقابتی هابزی قرار دارد، درصدد تأمین منافع خود در حوزه‌های جغرافیایی مؤثر در صحنه بین‌المللی می‌باشد. زیرا با توجه به فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل این کشور، اقدامات خود را مشروع می‌داند (دیوسالار، ۱۳۹۱: ۳۷).

وجود منابع سرشار نفت، گاز و همچنین تأثیرگذاری بر بحران اسرائیل - فلسطین، وجود کشورهای در چالش با ایالات متحده، و سرنوشت ابهام آلود هم‌پیمانان آمریکا در منطقه، خلیج فارس را در استراتژی‌های کاخ سفید، از اهمیتی مضاعف برخوردار می‌گرداند. این دلایل همان استدلال‌هایی است که براساس تئوری رئالیسم ساختاری به لحاظ شاخص‌های مورد تأکید در این تئوری لحاظ می‌گردد و عیناً به لحاظ ساختاری در شرایط نظام بین‌الملل با رویکردهای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در یک قالب قرار می‌گیرد. در نتیجه شاهد آن هستیم که در هسته اصلی سیاست خارجی با تأکیدی که بر تأمین منافع از طرق مختلف می‌گردد، به شکل‌گیری هستی‌شناسی سیاست این کشور در بستر تحولات جهانی در منطقه خلیج فارس منجر می‌گردد. نتیجه چنین رویکردی تداوم چالش‌های منطقه‌ای و گسست منطقه‌ای در نظام کلان و ساختار بین‌المللی و در روابط خارجی بین کشورها می‌باشد.

## ۸- نتیجه‌گیری

در رفتار امنیتی آمریکا، با سه ویژگی در ساختار شناسی امنیتی روبه‌رو هستیم؛ ساختار اول، انحصاری پنداشتن نقش استراتژیک بین‌المللی در امنیت منطقه خلیج فارس است، به این معنی که حتی در بین دوستان آمریکا در غرب، سقف بسیار محدودی برای پرواز در حوزه مناسبات امنیتی خلیج فارس وجود دارد. با وجود علاقه کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس به تنوع دومین ویژگی، ساختار معنایی آمریکا در امنیت منطقه‌ای است، به این صورت که حضور هژمونیک آمریکا دادن به منابع تأمین امنیتی و تسلیحاتی خود و فعال بودن نسبی جدی در فرانسه به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. روسیه و چین هم با وجود منافع عمده در این منطقه، از تحرک و حضور استراتژیک خلیج فارس ابا دارند.



بخشی از این عدم تمایل به ظرفیت‌های نظامی و استراتژیک آنها پیوند می‌خورد ولی بخش دیگر آن از محاسبه‌ای استراتژیک ریشه می‌گیرد که در آن توجه به نقش استراتژیک آمریکا برجسته است.

در منطقه خلیج فارس، نیازمند تدوین، پردازش و جا انداختن توجیحات و دلیل‌هایی است که به این تحرک پایدار نظامی و استراتژیک معنا دهد. این معنا بخشی و ساختار معنایی در دوران جنگ سرد با تهدید شوروی و در دوران معاصر با تهدید ساختگی ایران و تهدید مبارزه با گروه‌ها و جریان‌های رادیکال در منطقه صورت می‌گیرد.

امنیت منطقه حول ایجاد «امنیت جمعی» دور می‌زند. این امر مستلزم یک نظام امنیتی مشترک است که در آن راهبردهای امنیتی تمام کشورها یکپارچه گردیده و یکدیگر را تکمیل نمایند. ایجاد این نظام نیازمند توافق بر سر گروهی از اقدامات مشترک است. بهترین راه نیل به چنین هدفی اقدامات اعتمادسازانه در جهت ایجاد اعتماد است. برای تبدیل منطقه‌ی خلیج فارس به یک منطقه‌ی صلح و امنیت، باید حسن نیت جایگزین سوءنیت شود، و در حال حاضر نیاز اساسی در این منطقه به‌شمار می‌رود. امنیت خطوط نفت و حمایت از دوستان عرب آمریکا نیز در این ساختار معنایی مهم است، اما دستگاه تولید خطر که از آن به عنوان صنعت ترس (fear industry) نام برده می‌شود که در این زمینه بسیار قابل توجه می‌باشد و بدون آن، حضور نظامی آمریکا از معنا تهی شده و این خود بسیاری از مناسبات را به هم می‌ریزد.

سومین ویژگی ساختار امنیت منطقه‌ای آمریکا در خلیج فارس، مجموعه‌ای از شبکه‌های امنیتی (networks security) است که پرلایه و تودرتو است. لایه عمده در این شبکه‌سازی امنیتی، مناسبات امنیتی و نظامی دوجانبه با تک‌تک کشورهای عرب جنوب خلیج فارس است. به عبارت دیگر، آمریکا با هر کدام از این کشورها، قراردادهای دوجانبه نظامی طولانی مدت دارد که براساس برخی از مفاد آنها، ملزم به دفاع از این کشورهاست. پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس، نتیجه این قراردادها و موافقت‌نامه‌های امنیتی و نظامی است؛ از مقر فرماندهی ناوگان پنجم در بحرین از حدود ۵۰ سال پیش تاکنون و تا موافقت‌کنگره آمریکا با فروش ۳۰ میلیارد دلار اسلحه در دسامبر سال ۲۰۱۱، به عربستان که در قالب قراردادها با وجود تشابه‌ها کاملاً یکسان نیستند.

لایه دوم، قرارداد جمعی و چندجانبه آمریکا با شرکای همکاری خلیج فارس (GCC) است. این قرارداد بین آمریکا و مجموعه یک پیمان امنیت جمعی است که براساس آن ماورای روابط دوجانبه، مشورت‌های مرتب استراتژیک بین (GCC) و نهادهای نظامی صورت می‌گیرد و از حوزه مشورت فرارفته و شامل برنامه‌های جمعی نیز می‌شود.

لایه سوم در شبکه امنیتی آمریکا در منطقه خلیج فارس که نسبتاً جدید و قابل توجه است، روابط (GCC) با ناتو است. ناتو که عمده‌ترین نهاد امنیتی دنیاست، در دوران بعد از جنگ سرد

به صورت تدریجی حضور خود را در مناطق خارج از اروپا و آتلانتیک گسترش داده و از طریق طرحی موسوم به ابتکار استانبول (Istanbul Initiative) گفت‌وگوهای منظمی بین دو نهاد چند جانبه امنیتی و نظامی یعنی ناتو و (GCC) راه اندازی کرده است. در قالب این همکاری‌هاست که امارات متحده عربی قرار است به مقر ناتو در بروکسل، هیأت نمایندگی اعزام کند. سخن از استقرار سپر دفاع موشکی ناتو در امارات نیز در میان است. شبکه‌های تودرتو و پرلایه امنیتی آمریکا در خلیج فارس با وجود نهادی شدن و جاافتادگی با چالش‌هایی نیز روبرو هستند که باید مدنظر قرار گیرند (سجادپور، ۱۳۹۱: ۲). پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده آمریکا برای حفظ و بقای برتری خود در جهان، استراتژی خود را تسلط و کنترل بر نقاط حساس و مهم ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی جهان، که مهم‌ترین نقطه آن منطقه‌ی خلیج فارس به‌عنوان مخزن و شاهراه انرژی دنیا می‌باشد، قرار داده است. در این راستا به مسابقه تسلیحاتی و اختلافات ارضی میان کشورهای عربی و ج.ا.ا در منطقه دامن می‌زند، تا حضور نظامی بلندمدت خود را به‌عنوان تأمین‌کننده امنیت در خلیج فارس توجیه کند.

## کتابنامه

### الف - فارسی

۱. امامی، محمدعلی، (۱۳۸۵)، «نگاهی به موقعیت خلیج فارس و نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در آن»، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره چهارم.
۲. متقی، ابراهیم، (۱۳۸۵)، «گذر از ذهنیت سنتی»، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره چهارم.
۳. باقری، علی‌اکبر، (۱۳۸۶)، «امنیت منطقه‌ای و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، مجله معرفت، سال شانزدهم، شماره ۱۱۵.
۴. ترک‌زاد، بهروز، (۱۳۸۲)، «جنگ ایران و عراق: نقض حقوق بین‌الملل»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۱۱ و ۱۲.
۵. شهابی، سیف‌الرضا، (۱۳۸۷)، «دیدگاه‌های شورای همکاری خلیج فارس به کوشش مسعود رضایی»، مرکز مطالعات خلیج فارس قابل دسترسی در [www.Persiangulf.studies.com](http://www.Persiangulf.studies.com).
۶. خضری، محمد، (۱۳۸۲)، «بررسی طرح پیشنهادی منطقه آزاد تجاری جرج بوش از دید اقتصادی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفدهم، شماره ۱۱ و ۱۲.
۷. دیوسالار، مجید (۱۳۹۱) «روابط روسیه و ایالات متحده آمریکا و تاثیر آن بر نظام بین‌الملل از منظر نالیسم ساختاری ( دوره مدودف و اوباما )» رساله دکتری

- تخصصی، (اصفهان: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اصفهان).
۸. ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۶)، «ژئوپولیتیک خلیج فارس: ایران و آمریکا (تهدیدها و فرصت‌های فرا روی جمهوری اسلامی ایران)»، فصلنامه ره آورد سیاسی، شماره ۱۵.
۹. رضایی، مسعود (۱۳۸۸)، «خلیج فارس و ژئوپولیتیک نفت و گاز، مرکز مطالعات خلیج فارس»، قابل دسترسی در: [www.Persiangulf studies.com](http://www.Persiangulf studies.com)
۱۰. صفیاری، زهرا، کاکاوند، زهرا (۱۳۸۸)، «پیمان‌های امنیتی در خلیج فارس و چالش‌های پیش رو». قسمت اول.
۱۱. عظیم‌زاده، جعفر، بررسی دکترین استراتژیک آمریکا در منطقه خلیج فارس. اهمیت استراتژیک خلیج فارس - دوشنبه ۷ فروردین ۱۳۹۱.
۱۲. والتز، کنت (۱۳۸۲)، «گفتگو»، ترجمه: امیرحسین تیموری، ماهنامه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آفتاب، سال چهارم، شماره سی و یکم، آذر.
۱۳. فریدونی، احمد، (۱۳۹۱)، «توافقنامه امنیتی واشنگتن بغداد و هژمونی منطقه‌ای در خلیج فارس».
۱۴. کاردان، عباس (۱۳۸۶)، «روابط روسیه و آمریکا در جهان پس از جنگ سرد»، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۱۵. علویان، مرتضی و کوزه‌گرکالچی، ولی (۱۳۸۸) «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و آسیای مرکزی؛ بسترهای همگرایی و زمینه‌های واگرایی»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم سیاسی، شماره ۵۱.
۱۶. عظیم‌زاده، جعفر (۱۳۹۲) «منطق‌های سیاست خارجی آمریکا در حوزه خلیج فارس»، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۷. مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، (۱۳۸۸)، «طرح امنیتی آمریکا در خلیج فارس» برگرفته از سایت [www.csr.ir](http://www.csr.ir)
۱۸. واعظی، محمود، (۱۳۸۵) «ترتیبات امنیتی خلیج فارس» فصلنامه راهبرد، شماره ۴۰.

## ب- انگلیسی

Mearsheimer J. John (2006) "Structural Realism" (New York: Norton).

Porter, Keith (2012) "The Persian Gulf " from site of "Fears Grow Over Arms Flow," The Gulf, July 2012, <http://www.thegulfonline.com/Articles.aspx?ArtID>.

<http://usforeignpolicy.about.com/od/middleeast/p/persiangulf.htm>